

نورالهدی منگنه

شاعر، نویسنده، روزنامه نگار، خطاط، موسیقی دان
تولد: نیمه شعبان ۱۲۷۷ (نام وی را به همین دلیل نورالهدی نهادند)
وفات: ۲۷ شهریور ۱۳۵۶

نورالهدی منگنه، فرزند میرزا علی مشیر دفتر مستوفی ملقب به 'مشیرالسلطنه' بوده است. نام خانوادگی منگنه را از پدر بزرگ خود، میر محمد حسین منگنه گرفته، که مسئول مهر و منگنه دفتر کل دولت بوده و در حقیقت شغل سر رشته داری کل را به عهده داشته است. نورالهدی به معنای نور راستی است، و خود گفته است که در شب تولد حضرت حجت، امام دوازدهم شیعیان به دنیا آمده است. پدر و مادر نورالهدی روشنفکر و ترقی خواه بودند. نورالهدی پس از آموختن مقدمات زبان فارسی و دروس متداول، نزد پدر و مادر، به روش آن زمان، معلمین در منزل به او تدریس می کردند. نزد 'مادام پارتوت' زبان فرانسه می خواند، مهندس پاشی بار ریاضی درس می داد و از میرزا کاظم خوش نویس، خطاطی یاد گرفت. زبان فارسی را نزد آقا شیخ علی که معلم سرخانه و مقیم منزل خانواده منگنه بود آموخت. نزد 'مورل' از اتباع فرانسه درس پیانو می گرفته است. بدون خواسته و تمایل نورالهدی، او را در سن پانزده سالگی سر سفره عقد نشانیدند. داماد پنجاه ساله بود، و در حقیقت بیش از سه برابر سن عروس را داشت. پس از عقد معلوم شد که شوهر عروس پانزده ساله، زن عقدی و چهار فرزند دارد. پدر و مادر نورالهدی، در موقع خواستگاری عکس مرد جوانی را به دختر نشان دادند. سرانجام این ازدواج به جدایی انجامید اما شوهرش با پرداخت تمام حقوق همسر باعث شد که وی بتواند باقی عمر را در رفاه بگذراند همچنین سرمایه ی کافی برای پرداختن به امور فرهنگی را داشته باشد. او ایاتی عمر را به فعالیت های مستمر اجتماعی برای سواد آموزی و ارتقاء سطح فرهنگ زنان ایرانی همت گماشت. وی فارغ التحصیل رشته ی روانشناسی کودک از دانشگاه بیروت و صاحب امتیاز مجله ی بی بی بوده است. به زبان های انگلیسی، فرانسه و عربی تسلط داشته و با آشنایی به نت، پیانو را به سبک ایرانی و کلاسیک می نواخته، همچنین در نواختن سه تار نیز مهارت داشته است. از نورالهدی ضمن آموزش خوشنویسی، نمونه های فراوانی خط شکسته و نستعلیق به یادگار مانده است. او صاحب آثار فراوانی به نظم و نثر بوده است از جمله: دیوان اشعار، گلبرگ ها، بنفشه، تگرگ، ناقوس، فلانوس، آشپزی و شیرینی پزی، بره آموز خانواده، دوست شما، آداب معاشرت و... گفتنی ست سوزن دوزی های وی سال ۱۳۸۰ در نگارخانه ی جهان نما (تهران، مجموعه ی فرهنگی نیاوران) برای بازدید عموم به نمایش در آمد.

مقصود ما کتب بسیار است و شعر منگنه

گل و بلبل

بلبلی گفت بگل بر طرف باغ و چمن
سبزه و گل ز دل و جان ببرد اندوه و غم
رهر و عاقل و هر جان و ضمیر روشن
ننگرد بر گل و لاله که فرو ریخت زهم
کهنه بس زشت نماید چو رخ اهریمن
باطن کهنه بود نیز بظاهر توام

کرد با خنده دلخواه گل آغاز سخن
کهنگی نیز چو پیریست قرین ماتم
لیک یک چیز بود پیری ما را دشمن
کان بود در همه جا زخم درون را مرهم
آن کند گلخن دل را بطراوت گلشن
گر بود باقی و ماند بجهان مستحکم
یار دیرین که بهمراس و وفار روئین تن
نشود ذره ای از مهر و وفا از او کم
پایه دوستی او راست متین، چون آهن
نبرد صرصر دورش بسوی ملک عدم
خوشه چین هر دم و ساعت بپر دزان خرمن
لیک برجاست چو انوار یقین در عالم
یار دیرینه بود نیروی جان قوت تن
سازد از لطف محبت دل و جانرا خرمن

گفت عشق است یکی نکته و رمزی بجهان
تو مگر، بی خبری از آنهمه الطاف و صفا
گفتم آخر زچه رو شیفته و شیدانی
کل که چون خار کند بر تو همی جور و صفا
گفت اگر بود ترا چشم محبت در آن
میشد آن خار دلزار پدر تو دوا
گفتم ای بلبل شوریده دلداده مگر
خود فراموش شدت آنهمه شور و نوا
گفت آری بره عشق دل از کف دادم
زان بهر حال فراموش نمودم خود را

گفتم از بوی گل ایدوست تو مبهوت شدی؟
که رسانید بتو وقت سحر باد صبا
گفت نی نی که مرا نگهت وهم جلوه گل
نکشیده بخود از بهر تماشای لقا
گفتم آن بوی گل سرخ فریبنده بود
که ریود از تو دل و جان تو شد جفت بلا
گفتم آن روی لطیفست و فروزنده بسی
لیک این گفته تو هست بسی خبط و خطا
گفتم ایمرغک شیدا ز چه بر عارض گل
شده ای عاشق و دلباخته از سر تا پا
گفت عاشق بود از خویش دمامد بخود
نیست ناظر بقدر سرو و جمال زیبا
گفتم از چیست ترا اینهمه سودا بر مهر
عاقبت میرودت سر بره این سودا
گفتم در عشق زبان لال بود عاشق را
تواند که بگوید بتو از چون و چرا
گفتم از چشم بیوشی ز گل و از عمر بری
بیشتر بهره و بهره تو بود پیش بقا
گفت هیهات که بیمازم و اندر ره عشق
نیست جز صحبت گل درد مرا هیچ شفا
گفتم از باطن گل شمه از بهرم گوی
که صدیق است مر آن یا که بود اهل ریا
گفت آن لطف خدا داده و آن باطن پاک
گشته خضر ره من تا که شوم اهل وفا
گفتم اینک زره صدق و یقین دانستم
که تو بر باطن گل گشته غزلخوان وفدا
گفت آری بدل زار دمامد تا بد
مهر آن دلبر جانانه چو اختر بسما
گفتم ایکاش که هر ماه وش زیباروی
باطنش بود چو ظاهر خوش و خوب و شیوا
گفت گر باطن و ظاهر نشوندی یکسان
دمبدم جلوه کند زشتی باطن ز خفا
گر که باطن دگر و ظاهر مردم دگر است
در بر اهل نظر (نور هدی) نیست روا

منابع و مراجع:
۱- مقدمه ی دیوان اشعار نورالهدی
۲- زنان سخنور - علی اکبر مشیر سلیمی
۳- اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه - دکتر روح انگیز کراچی
۴- پر و شور منتشر شده در نمایشگاه آثار سوزن دوزی های نورالهدی منگنه (نگارخانه جهان نما)

شعری از نورالهدی